**باسمه تعالی**

**چهارشنبه 03/08/1396**

**فقه / درس شماره 13**

**درس خارج فقه استاد سیدمحمدجواد شبیری**

خلاصه بحث جلسه گذشته

در جلسه قبل اکثار روایت علی بن حسن بن فضال از محمد بن علی ابی سمینه را به عنوان یکی از امارات توثیق ابو سمینه ذکر کردیم و گفتیم نمی‌توان از این اماره برای توثیق او استفاده کرد. بعضی از دوستان بعد از بحث گفتند که بحث برایشان مفهوم نشده، حالا این بحث را با اصطلاحات اصولی بیان می‌کنم شاید بحث روشن شود.

اکثار روایت علی بن حسن بن فضال از ابو سمینه

مرحوم نجاشی شهادتی در مورد علی بن حسن بن فضال داده است که **قلّ ما روی عن ضعیف**. ممکن است این شهادت را از باب اطمینان معتبر بدانیم یا از باب ظنّ مطلق به اعتبار حجّیّت ظنون رجالیه یا از باب ظنّ خاص که شهادات ائمه رجال را داخل در باب ظنّ خاص و حجت بدانیم. هر یک از این‌ها باشد، در این مورد نمی‌توانیم این شهادت را معتبر بدانیم. با وجود شهادت نجاشی، این‌جا علم اجمالی داریم که حالت خلاف قاعده‌ای اتفاق افتاده است. این حالت خلاف قاعده ممکن است این باشد که با توجه به این که علی بن حسن بن فضال در تمام موارد با تعبیر محمد بن علی از ابی سمینه یاد کرده است، پیداست که نمی‌خواسته این شخص را معرّفی کند و عنایت داشته که شناسانده نشود.

آیا این عنایت از باب این است که بر خلاف دیگران او را ثقه می‌دانسته ولی نمی‌خواسته که عقیده خود را ابراز کند؟ خود این که شخص نخواهد عقیده خود را ابراز کند چیزی خلاف متعارف و خلاف اصل است. غالباً افراد از ابراز عقیده خودشان ابا ندارند. آیا علتش این است که زمان اخذ حدیث ثقه بوده است اما الآن که دارد ادا می‌کند شخص ضعیفی است و باز نمی‌خواهد ابراز عقیده کند، چرا که اگر بگوید این همان ابی سمینه است ممکن است همین حالت فعلی او - با این که قبلاً او را ثقه می‌دانسته است - باعث شود که افراد از پذیرش حرفش ابا داشته باشند؟ ممکن است اصلاً این محمد بن علی ابی سمینه در معمول موارد نقشی در اعتبار روایت نداشته و در طریق به کتاب ابن محبوب و علی بن نعمان بوده است و به این جهت نمی‌خواسته ابراز کند. در هر حال وجود علم اجمالی به تحقق حالت نادر و وقوع خلاف اصل و متعارف سبب می‌شود که شهادت نجاشی از اعتبار بیفتد. آن شهادت را به هر بیانی چه از باب اطمینان و چه از باب ظن‌آوری بگیریم باعث می‌شود که دیگر اطمینان و ظن حاصل نشود، چون طرف علم اجمالی به حالت نادر است.

پاسخ سؤال: نه، خیلی بعید است که این را بخواهد بگوید. ظاهر **قلّ ما روی عن ضعیف** این است که می‌خواهد بگوید از حالت‌های متعارف افراد هم سخت‌گیرتر بوده است. این که شخصی مثلاً سی چهل روایت از فرد ضعیف نقل کند، متعارف نیست که افراد از آدم‌های ضعیف این قدر روایت داشته باشند.

می‌خواهم بگویم شهادت علی بن حسن بن فضال بر وثاقت او احراز نمی‌شود. شهادت نجاشی بر این که همه مشایخ علی بن حسن بن فضال ثقه هستند، برای اثبات وثاقت محمد بن علی ابی سمینه اعتبار ندارد و نمی‌توانیم به این شهادت اعتماد کنیم.

پاسخ سؤال: نه، **قل ّما روی عن ضعیف** می‌خواهد بگوید مشایخی که از آن‌ها روایت کرده است ثقه هستند.

پاسخ سؤال: نه، فقط این نیست. حتی نکات دیگری در مورد علی بن حسن بن فضال هست که حتی کتاب‌های پدرش را مستقیم از او نقل نمی‌کند چون می‌گوید موقعی که از او اجازه گرفتم نمی‌شنیدم. یعنی نوعی تقید زائد بر متعارف داشته است. به اجازه‌ای که در حال صغر بوده است و حتی بالاتر از آن به سماع و قرائت در حالی که معنای چیزها را نمی‌فهمیده است اکتفا نمی‌کند.

می‌خواهد وقتی روایت می‌کند شخص دقیقاً آدم ثقه‌ای باشد و فقط صرفاً به جنبه اعتماد به روایت نیست. یعنی حتی در جایی که روایتش معتبر است، دقت دارد که تمام ضوابط تحدیثی را به صورت سخت‌گیرانه رعایت کند.

در بحث پیرامون تخلیط عرض کردیم که از عبارت‌های رجالی استفاده می‌شود که تخلیط به معنای خلط کردن حقّ و باطل با هم نیست. یکی از استعمالات بسیار شایع تخلیط به معنی حرف باطل و نادرست است. البته غالب استعمالات تخلیط به معنی مطلق حرف نادرست نیست بلکه خیلی وقت‌ها برای حرف‌های نادرست در مورد مناقب و فضائل اهل بیت :و مراتب خفیفه غلوّ استعمال شده است. بعد در این مورد توضیح بیشتری خواهم داد.

نکات کلی در پژوهش

صاحب کتاب سماء المقال چهار معنا برای مخلِّط ذکر کرده‌اند.[[1]](#footnote-1) [[2]](#footnote-2) نکاتی کلی در نحوه پژوهش وجود دارد، یعنی اشکالات عامی است که فقط مخصوص ایشان نیست و گاهی افراد دیگر هم با این اشکالات مواجه می‌شوند، از این رو این نکات را بیان و بعد اصل بحث را دنبال می‌کنم.

نکته اول

یکی این که ایشان کلمه مخلِّط، تخلیط و مختلط را یک کاسه بحث کرده است. ممکن است معنای مخلِّط، تخلیط و مختلط با هم فرق داشته باشد یا معنای **مختلط الامر فی الحدیث** با تخلیط متفاوت باشد. به همین دلیل باید این‌ها را از هم تفکیک کرد.

نکته دوم

نکته دوم این است که ایشان مخلِّط که وصف شخص است و تخلیط که وصف حدیث است را یک جا بحث کرده است. ممکن است تفاوت باشد بین این که بگویند راوی مخلّط است یا بگویند روایت تخلیط است. مخلّط یعنی کسی که احادیث درست و نادرست، هر دو را نقل می‌کند، ولی اگر روایتی را بگویند تخلیط است یعنی باطل و نادرست است. این‌ها را باید از هم تفکیک کنیم. مثلاً ایشان عبارتی را از شیخ محمود حمصی در مورد ابن ادریس می‌آورند که گفته است **مخلّط لا یعتمد علی تصنیفه**.[[3]](#footnote-3) معنای این **مخلّط** می‌تواند این باشد که مطالب درست و نادرست را با هم قاطی می‌کند و ظاهراً همین جور است. ولی اگر در مورد موضوع خاصی گفتند **هذا المطلب تخلیط**، این **تخلیط** یعنی چه؟ یعنی این مطلب نادرست است و بحث مزج حق و باطل در آن نیست.

نکته سوم

نکته سوم این است که عبارت‌هایی مثل عبارت شیخ محمود حمصی که در عصرهای بعد هست را باید از عبارت‌های رجالی‌ها جدا کرد. آن مخلّطی که شیخ محمود حمصی به کار برده تقریباً برای قرن ششم است و امثال این را باید از عبارت‌های ائمه رجال جدا کرد. ممکن است اصطلاحات اعصار با هم متفاوت باشد.

نکته چهارم

نکته چهارم این است که ایشان خیلی وقت‌ها اشتباهات خاصی در نقل دارد. مثلاً عبارتی از معالم العلمای ابن شهرآشوب نقل کرده که اصلاً در آن کتاب نیست. ایشان چند جا چنین عبارت‌هایی را نقل کرده است. احتمال می‌دهم این‌ها نقل‌های با واسطه بوده و از مصادر دیگر نقل کرده است و منشأ این جور اشتباهات شده است. مثلاً ایشان در مورد علی بن احمد عقیقی از معالم العلما نقل کرده است که می‌گوید **انه مخلط**. در حالی که این در معالم العلما نیست. احتمال زیاد می‌دهم که این را از رجال ابن داود گرفته است.[[4]](#footnote-4) رجال ابن داود هم از رجال شیخ نقل می‌کند. در رجال شیخ; «لم» به کار رفته است و «لم» رمز باب من لم یرو عنهم رجال شیخ است. گمان می‌کنم لم را که ایشان دیده است ذهنش به معالم العلما رفته است چون در بعضی از منابع لم رمز معالم العلما است، مثل این که مرحوم مجلسی در بحار لم را رمز معالم العلما به کار می‌برد.

به هر حال می‌خواهم روی این مطلب تکیه کنم که نقلیات باید مستقیم باشد و نقل‌های با واسطه این جوری در پژوهش‌ها پذیرفته نیست.

به خصوص گاهی اشتباه در رمزها هم اضافه می‌شود.

اخیراً کلاس راهنمایی داشتیم بحثی را بعضی از اساتید نقل کرده بودند از ریاض العلما که مرحوم کراجکی در کنز الفوائد از ارشاد القلوب نقل می‌کند. در ریاض العلما این مطلب هست ولی اصل مطلب این است که صاحب ریاض به بحار مراجعه کرده و کلمه کنز را دیده است. کلمه کنز در بحار رمز کنز الفوائد نیست، بلکه رمز کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات است. کنز جامع الفوائد خلاصه تأویل الآیات است که همه روایت‌هایش هم در تأویل الآیات وجود دارد. گاهی دیده‌ام افرادی می‌گویند **قال الکراجکی فی کنز الفوائد**، اما وقتی مراجعه می‌کنید می‌بینید در تأویل الآیت هست. علتش این است که به بحار مراجعه کرده‌اند و رمز کنز را اشتباه فهمیده‌و به کنز الفوائد تبدیل کرده‌اند.

نکته پنجم

نکته پنجم که در این بحث به خصوص مهم است این است که ایشان برای این‌که کلمه مخلّط را معنا کند می‌گوید یکی از معانی مخلّط خلط روایات منکره با غیر آن است. ایشان برای این که مخلّط را معنا کند، مثلاً مخلّط در عبارت معالم العلما را با توصیفی که در شرح حال این آقا در رجال کشی هست، با هم معنا کرده و گفته است معنای مخلّطی که در معالم العلما هست آن است که در رجال کشّی وجود دارد. چند جا عبارت‌ها را این طور تفسیر کرده، یعنی با کلام یک شخص عبارت فرد دیگری را معنا کرده است.

این مطلب درست نیست. البته شهید صدر; می‌فرماید مفسِّر و مفسَّر باید مال یک نفر باشند و نمی‌شود با کلام یک نفر کلام شخصی دیگر را تفسیر کرد. من به طور کلی با این مبنا موافق نیستم و به نظرم اشکالی ندارد ما با کلام یک نفر کلام فرد دیگری را معنا کنیم، ولی به شرطی که قرینیت داشته باشد که این‌ها حتماً یک چیز را می‌خواهند بگویند. باید اثبات شود که این‌ها یک معنا را دارند بیان می‌کنند. در حالی که فرض کنید کشی که در مورد عمر بن عبد العزیز گفته است **مخلّط**، آن مخلّط به معنی غالی است و رجال نجاشی که می‌گوید **یروی المناکیر و لیس بغال** ممکن است رد این باشد. شاید **لیس بغال** ناظر به این باشد که نقل او به عنوان غالی درست نیست.

پاسخ سؤال: کشی هم باشد، معلوم نیست که این‌ها معنایش یکی باشد و باید اثبات شود. چند جا عبارت‌هایی را که در فهرست به یک معنا است و در رجال نجاشی به معنای دیگر، به هم برگردانده است.

نکته ششم

نکته ششم این است که ما می‌خواهیم تخلیط علی وجه الاطلاق را معنا کنیم. ایشان در معناها یکی از معانی تخلیط را **خلط أسانید الأخبار بالاخر** آورده است. آن‌جا تخلیط علی وجه الاطلاق نیست. در شرح حال محمد بن جعفر آورده است: **إنه کان ضعیفاً مختلطاً فیما یسنده** یا عبارت دیگری را آورده است: **إن له کتابا ذکره ابن بطة وخلط إسناده**. این‌ها از بحث ما خارج است. بحثی که ما می‌خواهیم بکنیم تخلیط علی وجه الاطلاق است و الا اگر قیدی به تخلیط بزند مثلاً بگوید **خلّط فی مذهبه**، مانند این که نجاشی در ترجمه کسی می‌گوید: **سمع فاکثر ثم خلّط فی مذهبه**[[5]](#footnote-5) از بحث ما خارج است. چنان‌که **خلّط فی مذهبه** از بحث ما خارج است **خلّط اسناده** هم از بحث ما خارج است.

ما می‌خواهیم ببینیم اگر کلمه تخلیط همین جوری بدون هیچ قیدی به کار برده شود مراد چیست. در استعمالات که مراجعه می‌کنیم می‌بینیم گاهی تخلیط در مورد غالیان به کار برده شده است، نمی‌خواهم بگویم تخلیط به معنای غلوّ است، بلکه تخلیط در مورد غالی به کار برده شده است. گاهی تخلیط در مقابل غالی است، ولی جاهایی هم که در مقابل غلوّ به کار رفته به نظر می‌رسد چیزهایی است که در ارتباط با غلوّ است، یعنی نوعی مشابهت با غلوّ دارد که این مشابهت‌ها سبب تصور غالی بودن شخص شده است.

به عنوان مثال در ترجمه ابو بصیر از علی بن حسن بن فضال در رجال کشی می‌گوید: **فسألته هل یتهم بالغلو؟ فقال أما الغلو: فلا لم یتهم و لکن کان مخلطا**.[[6]](#footnote-6) به نظر می‌رسد که این چیزی در فضای غلوّ باید باشد. از یک طرف تخلیط به معنای اعتقادات فاسد، اعتقادات غلوّ و روایت‌های غالیانه استعمال می‌شود. گاهی اوقات **غلوّ أو تخلیط** گفته شده است. به نظر می‌رسد حتی جایی که **غلوّ أو تخلیط** گفته شده است مراد از تخلیط مطلق مطالب باطل نیست، بلکه مطالب باطلی است که در فضای غلوّ و این جور مطالب باشد. حالا

یکی دو تا عبارت را بخوانم.

کلام شیخ طوسی; در عدّه

شیخ طوسی; در عدّه بحث مفصلی دارد در مورد این که بعضی‌ها گفته‌اند اگر خبر واحد معتبر باشد فایده ندارد، چون خیلی وقت‌ها راویان خبر واحد، صاحب شرایط نیستند. به تناسب، ایراداتی که در خبر واحد وجود دارد را مطرح می‌کند و نظر خودش را در مورد این ایرادات می‌فرماید. یکی از اشکالاتی که در مورد خبر واحد هست این است که راوی‌هایشان گاهی غالی هستند، گاهی متهم و گاهی تضعیف شده، این‌ها را چه کار کنیم؟ ایشان می‌فرماید:[[7]](#footnote-7)

**و أما ما ترویه الغلاة و المتهمون و المضعفون و غیر هؤلاء، فما یختص الغلاة بروایته، فإن کانوا ممن عرف لهم حال استقامة و حال غلو، عمل بما رووه فی حال الاستقامة و ترک ما رووه فی حال خطائهم** **و لأجل ذلک عملت الطائفة بما رواه أبو الخطاب محمد بن أبی زینب فی حال استقامته و ترکوا ما رواه فی حال تخلیطه، و کذلک القول فی أحمد بن هلال العبرتائی، و ابن أبی عذافر**[[8]](#footnote-8) **و غیر هؤلاء**[[9]](#footnote-9)**. فأما ما یرویه**[[10]](#footnote-10) **فی حال تخلیطهم فلا یجوز العمل به علی کل حال. و کذلک القول فیما ترویه المتهمون و المضعفون.**

حالت غلوّ در غلاة را حالت تخلیط دانسته‌اند و ظاهراً یعنی اعتقاد فاسد. این در جایی است که تخلیط وصف خود شخص است.

پاسخ سؤال: منافات ندارد، تخلیط معنای عامی است. ممکن است اعتقادش به حدّ غلوّ برسد و ممکن است نرسد. او می‌گوید غالی نیست ولی مخلّط است. می‌گوید گرچه در حد غلوّ نرسیده است ولی اعتقاد فاسد داشته یا روایت فاسد نقل کرده است. این تخلیط به چه معنا است، به معنای این که روایت باطل نقل کرده یا به معنای این که اعتقاد فاسد مرحله پایین تر از غلوّ را نقل کرده است؟ خیلی عبارت واضح نیست که **و لکن کان مخلّطا** یعنی می‌خواهد بگوید اعتقادش فاسد نیست ولی راوی امور فاسده است یا مرادش این است که اعتقاد فاسد داشته ولی اعتقاد فاسدی که به حدّ غلوّ باشد نبوده است و بعضی از دیدگاه‌هایش نادرست است.

تخلیط در فهرست

در فهرست در ترجمه علی بن احمد ابو القاسم کوفی دارد: **کان إمامیا مستقیم الطریقة و صنف کتبا کثیرة سدیدة منها: کتاب الأوصیاء**، بعد اسم چند کتابش را می‌آورد و می‌گوید: **ثم خلط و أظهر مذهب المخمسة و**

**صنف کتبا فی الغلو و التخلیط و له مقالة تنسب إلیه**.[[11]](#footnote-11) مراد از مذهب مخمّسه چیست؟ در رجال ابن داود تفسیری در مورد مذهب مخمّسه بیان کرده است که نمی‌دانم منبعش چیست. می‌گوید به 5 نفر معتقد بودند: سلمان فارسی، مقداد، عمار، أبوذر و عمرو بن أمیة الضمری.[[12]](#footnote-12) نمی‌دانم ابن داود این را از کجا ذکر کرده است.

تفسیر مخمّسه در مقالات و فرق سعد بن عبد الله این طور آمده که اعتقاد داشتند خدا در پنج تن حلول کرده است.[[13]](#footnote-13) البته برای سلمان هم شأن خاصی شبیه باب قائل بودند که در رجال کشی اشاره به این دارد.[[14]](#footnote-14) قدری من گشتم، منابع قدیمی خیلی در اختیارم نبود که ببینم قبل از ابن داود چه کسی این مطلب را گفته است. در منابعی که عجالتاً دستم بود پیدا نکردم. ولی قدیمی‌ترین اطلاعاتی که درباره مخمسه هست در مقالات و فرق سعد بن عبدالله است که می‌گوید روح خدا در پنج تن حلول کرده است. در هر صورت مخمّسه مذهبی غالیانه است که چیزهای باطنی، حلول، تناسخ و... در موردشان هست.

من بیشتر به کلمه تخلیط که آورده بود تکیه دارم. در جاهای دیگر در مورد کسانی که به عنوان غالی معرّفی می‌شوند، برای روایت‌های غالیانه، باطنی و... کلمه تخلیط را به کار برده‌اند.

تخلیط در رجال نجاشی

مثلا نجاشی در ترجمه عبدالله بن عبد الرحمن الاصم که در موردش گفته است **ضعیف غال لیس بشیء**، می‌گوید: **له کتاب المزار سمعت ممن رءاه فقال لی: هو تخلیط**.[[15]](#footnote-15)

در مورد علی بن حسان هاشمی می‌گوید: **ضعیف جدا ذکره بعض أصحابنا فی الغلاة فاسد الاعتقاد له کتاب تفسیر الباطن تخلیط کله**.[[16]](#footnote-16)

در ترجمه علی بن احمد ابوالقاسم کوفی می‌گوید: **رجل من أهل الکوفة کان یقول: إنه من آل أبی طالب و غلا فی آخر أمره و فسد مذهبه و صنف کتبا کثیرة أکثرها علی الفساد** **کتاب الانبیاء... کتاب تناقض احکام المذاهب الفاسده تخلیط کلّه**.[[17]](#footnote-17)

بعد درباره علی بن عبدالله الخدیجی می‌گوید: **کان ضعیفا فاسد المذهب و له کتاب الصفینیات و الکوفیات یشتمل علی افعال امیر المؤمنین 7قال لی بعض اصحابنا ان هذا الکتاب کتاب ملعون فی تخلیط عظیم**.[[18]](#footnote-18)

در ترجمه محمد بن عبد الله بن مهران آمده است: **غال کذاب فاسد المذهب و الحدیث مشهور بذلک. له کتب منها: کتاب الممدوحین و المذمومین کتاب مقتل أبی الخطاب کتاب مناقب أبی الخطاب کتاب الملاحم کتاب التبصرة کتاب القباب کتاب النوادر و هو أقرب کتبه إلی الحق و الباقی تخلیط**.[[19]](#footnote-19) **تخلیط** یعنی فاسد، باطل و غیر صحیح. می‌خواهم بگویم در مورد بطلان‌هایی که غالیان داشتند، این بیشتر به کار رفته است، نه این که بگویم کلمه تخلیط به معنای غال هست. تخلیط یعنی باطل و فاسد، ولی در مورد مطالب فاسدی که غالی‌ها دارند به کار رفته است.

در مورد یونس بن ظبیان دارد: **ضعیف جدا لا یلتفت إلی ما رواه. کل کتبه تخلیط.**[[20]](#footnote-20) یونس بن ظبیان به عنوان غالی مطرح است.

هم‌چنین در سایر موارد مثلاً در مورد اسحاق بن محمد نخعی[[21]](#footnote-21) و ربیع بن زکریا الوراق **طعن علیه بالغلو له کتاب فیه تخلیط**[[22]](#footnote-22) به کار رفته است.

در اکثر استعمالاتی که تخلیط به کار رفته است، مطالب فاسد غالیان بوده است. اما این تخلیطی که در مورد محمد بن احمد بن یحیی به کار رفته به چه معنا است، بعداً در موردش صحبت می‌کنم.

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد**

1. . من یادم رفت خود کتاب را بیاورم، بنابراین بعضی از مطالب را از حفظ نقل میکنم. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سماء المقال، ج 2، ص 285: التاسع عشر في: (مخلط) ذكر بعض أصحابنا أن الظاهر من تتبع كلماتهم، أنه عبارة عن القول بالمناكير، سواء بلغ الغلو أم لا. وقال بعض المتأخرين: المراد عدم المبالاة في الرواية عن الأشخاص، من الجمع فيها بين الغث والسمين، والعاطل والثمين. أقول: الذي يظهر لي بعد التتبع في كلماتهم أنه بمعنى الخلط بمعنى المزج، ولكن المراد منه: أنواع مخصوصة منه: أحدها: خلط الاعتقاد الصحيح بالفاسد، مثل أن يصير غاليا بعد الاعتقاد الصحيح، كما قال النجاشي: (طاهر بن حاتم، كان صحيحا، ثم خلط). ويشهد على ما ذكرنا، ما ذكره الشيخ في الفهرست في ترجمته: (كان مستقيما ثم تغير وأظهر القول بالغلو). وقال في العدة: (وما يختص الغلاة بروايته، فإن كانوا ممن عرف لهم استقامته وحال غلوه، عمل بما رووه في حال الاستقامة وترك حال خطأهم، ولأجل ذلك عملت الطائفة بما رواه أبو الخطاب محمد بن أبي زينب في حال استقامته، وتركوا ما رواه في حال تخليطه). وقال في الفهرست، في علي بن أحمد: (كان إماميا مستقيم الطريقة، ثم خلط وأظهر مذهب المخمسة وصنف كتبا في الغلو والتخليط). وثانيها: خلط الروايات المنكرة إلى غيرها، كما قال النجاشي: (عمر بن عبد العزيز، يروي المناكير وليس بغال). وقال في معالم العلماء، في علي بن أحمد العقيقي: (إنه مخلط). ونقل الشيخ في الفهرست في ترجمته عن ابن عبدون: (إن في أحاديث العقيقي مناكير). وقريب منهما ما في إسماعيل بن علي: (من أنه كان مخلط الامر في الحديث، يعرف منه وينكر). وثالثها: خلط أسانيد الأخبار بالاخر، كما في محمد بن جعفر: (إنه كان ضعيفا مختلطا فيما يسنده). وفي جهم بن حكيم: (إن له كتابا ذكره ابن بطة، وخلط إسناده، تارة قال: حدثنا أحمد بن محمد البرقي عنه، وتارة قال: حدثنا أحمد بن محمد، عن أبيه، عنه). وفي جعفر بن يحيى: (إن كتابه يختلط بكتاب أبيه، لأنه يروي كتاب أبيه عن أبي عبد الله 7، فربما نسب إلى أبيه، وربما نسب إليه). ويحتمل كلا المعنيين الأخيرين ما في محمد بن الحسن، قال في الفهرست: (له كتب أخبرنا برواياته كلها إلا ما كان فيه من غلو أو تخليط). ورابعها: خلط المطالب الصحيحة بغيرها، كما في المعالم في ابن إدريس: (عن سديد الدين، إنه مخلط لا يعتمد على تصنيفه). [↑](#footnote-ref-2)
3. . معجم رجال الحدیث، ج 15، ص 63: أقول: أما ما ذكره الشيخ محمود الحمصي من أن ابن إدريس مخلط، لا يعتمد على تصنيفه فهو صحيح من جهة و باطل من جهة. [↑](#footnote-ref-3)
4. . رجال ابن داوود، ص 480، ر 319: علي بن أحمد العقيقي بقافين لم [جخ‏] مخلط روى عن أبي طاهر في حديثه مناكير. [↑](#footnote-ref-4)
5. . رجال نجاشی، ص 270، ر 707: علي بن صالح بن محمد بن يزداذ بن علي بن جعفر الواسطي العجلي الرفاء أبو الحسن سمع فأكثر ثم خلط في مذهبه. صنف في فضل القرآن سورة سورة كتابا لم يصنف مثله. [↑](#footnote-ref-5)
6. . رجال کشی، ص 173، ر 296: محمد بن مسعود قال سألت علي بن الحسن بن فضال عن أبي بصير؟ فقال اسمه يحيى بن أبي القاسم فقال أبو بصير كان يكنى أبا محمد و كان مولى لبني أسد و كان مكفوفا فسألته هل يتهم بالغلو؟ فقال أما الغلو: فلا لم يتهم و لكن كان مخلطا. [↑](#footnote-ref-6)
7. . العدة فی اصول الفقه، ج 1، ص 151: و أما ما ترويه الغلاة، و المتهمون، و المضعفون و غير هؤلاء، فما يختص الغلاة بروايته، فإن كانوا ممن عرف لهم حال استقامة و حال غلو، عمل بما رووه في حال الاستقامة و ترك ما رووه في حال خطائهم، و لأجل ذلك عملت الطائفة بما رواه أبو الخطاب محمد بن أبي زينب في حال استقامته و تركوا ما رواه في حال تخليطه، و كذلك القول في أحمد بن هلال العبرتائي، و ابن أبي عذافر و غير هؤلاء. فأما ما يرويه في حال تخليطهم فلا يجوز العمل به على كل حال. و كذلك القول فيما ترويه المتهمون و المضعفون. و إن كان هناك ما يعضد روايتهم و يدل على صحتها وجب العمل به. و إن لم يكن هناك ما يشهد لروايتهم بالصحّة وجب التوقف في أخبارهم، و لأجل ذلك توقف المشايخ عن أخبار كثيرة هذه صورتها و لم يرووها و استثنوها في فهارسهم من جملة ما يروونه من التصنيفات. [↑](#footnote-ref-7)
8. . این را در چاپ اشتباه نوشته است. در بعضی از نقلیاتی که شده است ابن ابی العذاقر است. ابن ابی العذاقر، شملقانی است. [↑](#footnote-ref-8)
9. . در نسخه بدل به جای خطائهم تخلیطهم است و باید هم تخلیطهم درست باشد. نقلی که از عده در کتابهای دیگر آوردهاند مختلف است، بعضی خطائهم نقل کردهاند و بعضی تخلیطهم، ولی عبارت بعدیای که ایشان نقل میکند با تخلیطهم سازگار است. تخلیطهم در مقابل استقامت است، یعنی فساد و بطلان. [↑](#footnote-ref-9)
10. . در چاپی یرویه دارد، اما یروونه صحیح است. در مفاتیح الاصول، فرائد، اوثق الوثائق و... یروونه نقل کردهاند که درست است. [↑](#footnote-ref-10)
11. . فهرست، ص 271، ر 390: علي بن أحمد الكوفي يكنى أبا القاسم كان إماميا مستقيم الطريقة و صنف كتبا كثيرة سديدة منها: كتاب الأوصياء و كتاب في الفقه على ترتيب كتاب المزني. ثم خلط و أظهر مذهب المخمسة و صنف كتبا في الغلو و التخليط و له مقالة تنسب إليه.

پاسخ سؤال: بله، اصلاً اوج غلوّ همین بحث شلمقانی است. در غیبت شیخ طوسی آمده است و اعتقادات باطنیه و اعتقادات خاصی در موردش هست.

پاسخ سؤال: نه، یک معنا میگیریم. تخلیطه به معنای بطلان و فساد است ولی فسادی که در مورد غلوّ است، یعنی مصداقش غلوّ است، نه این که تخلیط به معنای غال باشد. در مورد غلوّ کلمه تخلیط به کار برده شده است. استعمالاتی که در کلمه تخلیط هست غالباً در مورد اشخاصی است که به غلوّ متهم هستند. بعضی از نمونههایش را بگویم بد نیست. [↑](#footnote-ref-11)
12. . رجال ابن داود، ص 480، ر 318: علي بن أحمد أبو القاسم الكوفي لم [ست‏] كان إماميا مستقيم الطريقة و صنف كتبا كثيرة سديدة ثم خلط و أخذ بمذهب المخمسة و معنى ذلك أن الغلاة لعنهم الله يقولون إن الخمسة هم الموكلون بمصالح العالم و هم: سلمان الفارسي و المقداد و عمار و أبوذر و عمرو بن أمية الضمري. و صنف كتابا في الغلو و التخليط و له مقالة ينسب إليه [غض جش‏] هو مدع العلوية كذاب غال صاحب بدعة رأيت له كتبا كثيرة خبيثة. [↑](#footnote-ref-12)
13. . المقالات و الفرق، ص 56، ر 111: و المخمسة هم اصحاب ابی الخطاب و انما سموا المخمسة لانهم زعموا ان الله جل و عز هو محمد و انه ظهر فی خمسة اشباح و خمس صور مختلفة ظهر فی صورة محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین... [↑](#footnote-ref-13)
14. . رجال کشی، ص 398، ر 744: حمدويه و إبراهيم ابنا نصير قالا حدثنا محمد بن عيسى عن صفوان عن مرازم قال قال لي أبو عبد الله (ع) تعرف مبشر بشر بتوهم الاسم قال: الشعيري فقلت بشار؟ قال: بشار قلت نعم جار لي قال: إن اليهود قالوا و وحدوا الله و إن النصارى قالوا و وحدوا الله و إن بشارا قال عظيما إذا قدمت الكوفة فأته و قل له: يقول لك جعفر يا كافر يا فاسق يا مشرك أنا بري‏ء منك قال مرازم فلما قدمت الكوفة فوضعت متاعي و جئت إليه فدعوت الجارية فقلت قولي لأبي إسماعيل هذا مرازم فخرج إلي فقلت له: يقول لك جعفر بن محمد يا كافر يا فاسق يا مشرك أنا بري‏ء منك فقال لي و قد ذكرني سيدي قال قلت نعم ذكرك بهذا الذي قلت لك فقال جزاك الله خيرا و فعل بك و أقبل يدعو لي. و مقالة بشار هي مقالة العلياوية يقولون إن عليا (عليه السلام) هرب و ظهر بالعلوية الهاشمية و أظهروا به و عبده و رسوله بالمحمدية فوافق أصحاب أبي الخطاب في أربعة أشخاص علي و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام و أن معنى الأشخاص الثلاثة فاطمة و الحسن و الحسين تلبيس و الحقيقة شخص علي لأنه أول هذه الأشخاص في الإمامة و أنكروا شخص محمد (ع) و زعموا أن محمدا عبد و علي رب و أقاموا محمدا مقام ما أقامت المخمسة سلمان و جعلوه رسولا لمحمد صلوات الله عليه فوافقوهم في الإباحات و التعطيل و التناسخ و العليائية سمتها المخمسة العليائية و زعموا أن بشارا الشعيري لما أنكر ربوبية محمد و جعلها في علي و جعل محمدا عبد علي و أنكر رسالة سلمان: مسخ في صورة الطير يقال له علياء يكون في البحر فلذلك سموهم العليائية. [↑](#footnote-ref-14)
15. . رجال نجاشی، ص 217، ر 566: عبد الله بن عبد الرحمن الأصم المسمعي بصري ضعيف غال ليس بشي‏ء. روى عن مسمع كردين و غيره. له كتاب المزار سمعت ممن رءاه فقال لي: هو تخليط. و له كتاب الناسخ و المنسوخ. أخبرناه غير واحد عن أحمد بن محمد بن يحيى عن سعد عن محمد بن عيسى بن عبيد عنه. [↑](#footnote-ref-15)
16. . رجال نجاشی، ص 251، ر 660: علي بن حسان بن كثير الهاشمي مولى عباس بن محمد بن علي بن عبد الله بن العباس ضعيف جدا ذكره بعض أصحابنا في الغلاة فاسد الاعتقاد له كتاب تفسير الباطن تخليط كله. [↑](#footnote-ref-16)
17. . رجال نجاشی، ص 265، ر 691: علي بن أحمد أبو القاسم الكوفي رجل من أهل الكوفة كان يقول: إنه من آل أبي طالب و غلا في آخر أمره و فسد مذهبه و صنف كتبا كثيرة أكثرها على الفساد كتاب الأنبياء كتاب الأوصياء كتاب البدع المحدثة كتاب التبديل و التحريف كتاب تحقيق اللسان في وجوه البيان كتاب الاستشهاد كتاب تحقيق ما ألفه البلخي من المقالات كتاب منازل النظر و الاختيار كتاب أدب النظر و التحقيق كتاب تناقض أحكام المذاهب الفاسدة تخليط كله... [↑](#footnote-ref-17)
18. . رجال نجاشی، 266، ر 692: علي بن عبد الله بن محمد بن عاصم بن زيد بن عمرو بن عوف بن الحارث بن هالة بن أبي هالة النباش بن زرارة بن وقدان بن أسيد بن عمرو بن تميم أبو الحسن المعروف بالخديجي و هو الأصغر و لنا الخديجي الأكبر علي بن عبد المنعم بن هارون روى عنه و إنما قيل له الخديجي لأن أم هالة ابن أبي هالة خديجة بنت خويلد رضي الله عنها. كان ضعيفا فاسد المذهب. و قد سمع منه أصحابنا كتاب النوادر و كتاب خديجة و عقبها و أزواجها. أخبرنا أحمد بن علي قال: حدثنا أحمد بن إبراهيم بن أبي رافع قال: حدثنا علي بن عبد الله قراءة عليه. و له كتاب الصفينيات و الكوفيات يشتمل على أفعال أمير المؤمنين عليه السلام. قال لي بعض أصحابنا: إن هذا الكتاب كتاب ملعون في تخليط عظيم. [↑](#footnote-ref-18)
19. . رجال نجاشی، ص 350، ر 942: محمد بن عبد الله بن مهران أبو جعفر الكرخي من أبناء الأعاجم غال كذاب فاسد المذهب و الحديث مشهور بذلك. له كتب منها: كتاب الممدوحين و المذمومين كتاب مقتل أبي الخطاب كتاب مناقب أبي الخطاب كتاب الملاحم كتاب التبصرة كتاب القباب كتاب النوادر و هو أقرب كتبه إلى الحق و الباقي تخليط قاله ابن نوح. أخبرنا ابن نوح قال: حدثنا الحسن بن حمزة الطبري قال: حدثنا ابن بطة قال: حدثنا البرقي عنه. [↑](#footnote-ref-19)
20. . رجال نجاشی، ص 448، ر 1210: يونس بن ظبيان مولى ضعيف جدا لا يلتفت إلى ما رواه. كل كتبه تخليط أخبرنا محمد بن جعفر قال: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدثنا يعقوب بن يوسف بن زياد قال: حدثنا ذبيان بن حكيم الأودي عن يونس. [↑](#footnote-ref-20)
21. . رجال نجاشی، ص 73، ر 177: إسحاق بن محمد بن أحمد بن أبان بن مرار بن عبد الله يعرف عبد الله عقبة و عقاب ابن الحارث النخعي أخو الأشتر. و هو معدن التخليط له كتب في التخليط و له كتاب أخبار السيد و كتاب مجالس هشام أخبرنا محمد بن محمد قال: حدثنا محمد بن سالم الجعابي عن الجرمي عن إسحاق. [↑](#footnote-ref-21)
22. . رجال نجاشی، ص 164، ر 434: ربيع بن زكريا الوراق كوفي طعن عليه بالغلو له كتاب فيه تخليط ذكر ذلك أبو العباس بن نوح أخبرنا عدة من أصحابنا عن محمد بن أحمد بن داود عن أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدثنا محمد بن أحمد بن خاقان النهدي قال: حدثنا محمد بن علي أبو سمينة الصيرفي قال: حدثنا محمد بن أورمة عنه به. [↑](#footnote-ref-22)